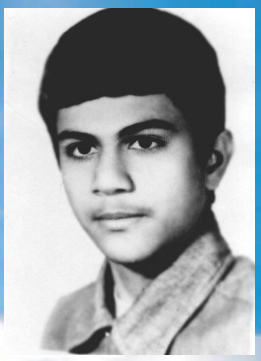

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگینامه محسن شمشیری

در سال خون، سال پیام، سال تجلی نیروی ایمان در برابر کفر، سال حماسه ها و مجاهدت های توده های عاشق، سال رو سیاهی ظالم و روسپیدی مظلوم، سال شهادتهای شاهدین بر عمق فجایع ظالمین، سال قیام، سال روزهای یوم الله، سال ۴۲ اوج مبارزه و سرکوبی ظالم، کودکی در خانه ای در شهر حماسه ها و مشهد عاشقان خدا، خرمشهر دیده به جهان گشود. او زمانی بدنیا آمد که امامش در زندانها نوید بوجود آمدن او و همرزمانش را میداد، امامش گفته بود که یاران من یا در گهواره ها هستند یا در کوچه ها مشغول بازیند و این سخن زمانی گفته شده بود که محسن دیدگانش را با جهان خارج آشنایی داد و براستی یار امام شد.

محسن در خانواده ای مذهبی رشد یافت و تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه سعید محسن به پایان رسانید. او از همان اوان کودکی عشق و علاقه عجیبی به اسلام داشت و همیشه در عطش آموختن این دین حنیف می سوخت و توصیه عجیبی بر مسئله ذکر داشت و همیشه می گفت در هر چیزی باید ذکر خدا را یافت و در هر کاری موحد بود او در پی آموختن بود تا اینکه، در اواخر دوران ابتدایی با یکی از بهترین شاگردان مکتب توحید یعنی حسن مجتهد زاده آشنا گردید و این آشنایی در روح

عظیم و پرشکوه محسن کوچک، تأثیر شگرفی نهاد و درونش را از سراب کاذب دانستن به کویر گدازان آموختن مبدل نمود. او پس از این آشنایی در تمامی جلسات این دانشجوی مبارز و متعهد و مؤمن شرکت می جست و درون تشنه اش را با او قیانوس بیکران منبع وحی (قرآن) سیراب می ساخت عطش عجیبش به آموختن باعث گردید که در زمره بهترین شاگردان حسن مجتهد زاده درآید. او با سعی و اهتمام معلمش زندگی خود را به گونه ای متعالی با قرآن و مکتب عجین کرده و اصولاً با آن اخت شده بود. او در همان اوان نوجوانی با توجه به جو موجود که مذهب و اعمال مذهبی، در طبقه جوان (البته بجز معدودی) مسخ شده و یا بی مفهوم می نمود مبادرت به نشر آن چیزهایی که از معلمش آموخته بود می نمود زیرا او معتقد بود که هر آنچه را که خود بدست آورده باید به دیگران بدهد و در غیر اینصورت کنز کننده ای بیش نخواهد بود که خداوند لهیب سوزان دوزخ را به کنز کنندگان داده است و دستور قرآن را که عالمان بی عمل را به چهارپایان که محموله شان کتاب است تشبیه نموده است مد نظر داشت. او با حلول ماه مبارک رمضان مانند تمامی عاشقان حق به ضیافت و میهمانی خدا می رفت و در برنامه های سحرگاهی که حسن مجتهد زاده ترتیب داده بود شرکت می جست و پس از خواندن قرآن و یادگیری معنای آن وقتی که هوا اندکی به روشنایی می گرائید، همچون سایر شاگردان در معیت حسن با دوچرخه کوچکش رکاب زنان خیابانهای خفته شهر را طی کرده و از هوای آزاد سحرگهان سود جسته و به اطراف و اکناف شهر می رفتند که رژیم محیط شان را برای جلوگیری از آبروریزی تمدن بزرگ حصار کشیده بود و حسن در آنجاها عملاً چیزهایی را که در

کلاس درس به او آموخته بود نشانش میداد کوخهایی راکه در برابر شان کاخهای عظیم بنا نهاد شده بود فقر و درد کپر نشینان و زندگی فلاکت بار و استضعاف فکری و فرهنگی و فساد ریشه دار آنان را برایش ملموس می ساخت او تمامی اینها را می دید و دردی جانکاه روح پاکش را می آزرد و ایمانش به اسلام و قرآن وخط مبارزه مکتبی عمیق تر می گشت . این رفتن ها در تمامی سحرهای ماه رمضان تا آنوقت که حسن بود ادامه داشت با گذشت روزها اعتقاد و باورهای محسن ، پلیدی دستگاه شاهنشاهی و جو موجود جامعه اش بیشتر می گردید . و حسن نیز از این حالت محسن آگاهی می یافت و برای جلوگیری از تنگ نظری و وسیع تر کردن جهان بینی و باز کردن دیدشان و ساختن و آماده کردن آنها برای مبارزه با نظام موجود که جزء نتایج اولیه آموزشهای او بود اقدام به برپائی پیاده روهای طولانی نمود . محسن در اکثر این پیاده روها شرکت می کرد و تمامی خستگی ها و رنجهای راه را بر پای کوچک خویش هموار میساخت تا حرکات جسمانی خللی در اراده او وارد نیاورد . شعارهایی راکه طی پیاده روی گفته میشد با بانگی رسا ادا می نمود که شاید پرده مکان را بدرد و به گوش دژخیم بزرگ برسد تا بداند مردم چگونه از وجودش درد می کشند ، و هم باشد که فردا در تظاهرات بیمی از انجام آن نداشته باشد که این شعارها را بارها در خلوت بیان کرده و اکنون وقت باز گو کردنشان بر دژخیم بود .

این پیاده روهای مخفیانه بارها ادامه داشت و از محسن کوچک طوفانی عظیم و اقیانوسی خروشان از قهر نسبت به عدو الناس و خسی در برابر عظمت کبریایی الله و در یک کلمه یک مؤمن می ساخت ، در تظاهرات به هر عنوان

شرکت می نمود. سعی وافرش در شناساندن انقلاب اسلامی به هم سالانش و حتی بزرگتر از خود بیش از حد توانایی اش بود و در پخش اعلامیه ها و تراکتها و به خصوص اعلامیه های امام در راه استقرار جمهوری اسلامی کوشش فراوان مبذول می داشت. او گاهی اوقات بدون بیم از مزدوران سواک آشکارا اقدام به پخش اعلامیه که حاوی تعطیلی بازار بود می کرد و یا سخنرانی امام را بدون واهمه از مزدوران پیش از سخنرانیها از طریق بلندگوی مسجد جامع خرمشهر پخش می کرد که البته همه اینها زیر نظر مربی شهیدش مجتهد زاده صورت می گرفت.

محسن به حدی از نظر فکری رشد کرده بود که کتابهای معلم انقلاب شریعتی و مطهری را دقیقاً مطالعه می نمود. در واقعه تظاهرات خونین عید قربان ۱۳۵۷ که ۳۶ تن از مردم خون پاکشان خیابانهای گرم شهر را روح بخشید فعالانه شرکت جست و پس از آن نیز کوشش فراوان در آموزش قرآن به کودکان داشت تا اینکه نخستین معلمش حسن مجتهد زاده در آذر ماه ۵۷ به دنبال ترور نافرجام یکی از سواکیها، دستگیر و در زیر شکنجه های تیم پزشکی سواک اعزامی از تهران به درجه شهادت نائل آمد و شهر را به قیام کشید، گرچه به ظاهر این ضربه برای او غیر قابل تحمل می نمود ولی ایمان محسن به قدری محکم و استوار بود که این ضایعه وارده بر خود را براحتی تحمل کرد چرا که او از شخصیت پرستی بیزار و همه چیز را حاضر بود فدای اسلام سازد ولی هیچ چیز را حاضر نبود با اسلام معاوضه کند حتی اندوه فراوانی که از شهادت حسن بر او وارد آمده بود. پس از شهادت حسن او همچنان به فعالیت های خود ادامه داد.

پس از ۲۲ بهمن که انقلاب خونبار ملت مسلمان ایران به پیروزی رسید او در هنرستان صنعتی خرمشهر در رشته برق به تحصیل پرداخت و در آن محیط نیز دست از فعالیت برنداشت او به خوبی به مسئولیت های بعد از انقلاب آگاه بود و می دانست که با واژگونی رژیم تازه مبارزه آغاز گشته است. مبارزه ای سخت و بی امان با فقرهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی با عوامل سرسپرده رژیم قبلی و توطئهٔ دشمنان شماره یک انقلاب، سوداگران شرق و غرب و بسیاری از عوامل دیگر که میراث شوم استعمار و پادشاهی ۲۵۰۰ ساله برای این امت از بند رسته بود، او بعد از انقلاب به وضوح در می یافت که چگونه ضد انقلاب چپ و راست تحت عناوین مختلف با استفاده از ضعف دولت موقت به اصالت اسلامی، رهبری و انقلاب می تازند و بیشتر تکیه اش را بر نوباوگان و دانش آموزانی بود که تازه جریان انقلاب را می خواهند بفهمند که انقلاب اسلامی چیست و با حرکت مردم به سوی اسلام کشیده شده اند و در انقلاب خواستار معیارهای اسلامند آنها هنوز در مرحله انتخاب بوده اند که این ضد انقلابیون تبلیغات به راه می اندازند و سعی می کنند که با جو مسمومی که ایجاد کرده اند آنها را به سوی خود جذب کرده و با تحریکات و پر کردن مغز آنان را رو در روی انقلاب قرار داده و به مخالفت با انقلاب وا دارند تا از این رهگذر بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند و زباله های منحط افکار چپ گرایانه شان را بر دانش آموزان ما تحمیل کنند و محسنان با تمام وجود خویش به این توطئه های مذبوحانه و حرکات خطرناک منافقانه کاملاً واقف بود و نمونه اینها را در مدرسه ای که در آن درس می خواند می دید و در برابر

این توطئه های بیشمار در درون مدرسه رنج می برد. ولی هرگز سکوت اختیار ننمود زیرا می دانست سکوت یعنی رضایت، خیانت به خون معلمش و خون تمامی شهدای ۲۵۰۰ سال حکومت ننگین و ظالمانه شاهنشاهی، او یک مؤمن بود به تعبیری که خود او بارها تکرار می کرد، اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود او برای مبارزه با این قشر ضد انقلاب که سعی در فریفتن جوانانمان را داشتند به کمک دیگر برادران همرزمش مبارزه ای بی امان را آغاز نمود. در ابتدا اقدام به برپایی انجمن اسلامی در هنرستان داشت که بتواند با دوستان از طریق آن انجمن مرکزیتی داشته و بوسیله آن به سازمان دهی نیروهای فعال بپردازند، انجمن اسلامی را بدین منظور علیرغم کارشکنیهای مسئولین بنا نهادند و محسن جزء تلاشگران فعال آن انجمن بود. او سپس با کمک تنی چند از دوستان اقدام به تشکیل کلاسهای ایدئولوژی در مسجد سجاد (ع) کردند که با تبلیغات پی گیر، بسیار مؤثر به راه افتاد و بعد از آن به تشکیل بزرگترین و پرشکوه ترین اجتماع عاشقان حق، نماز جماعت پرداخته و ظهرها در صحن مدرسه نماز ظهر را با صلابتی چنان به جامی آوردند که لرزه به قلب ضد انقلاب می افتاد، گرچه ضد انقلاب و نیروهای چپ سعی فراوان در بی اعتبار کردن آن داشتند لیکن تمامی تلاشهای آنان با یاری خدا به شکست منجر گردید. تشکیل کتابخانه اسلامی در مدرسه که قبلاً دارای کتب مبتذل بود از کارهای بعدی محسن و همرزمانش بود آنها همچنین در درون مدرسه اقدام به ساختن مسجدی با کمک هنرجویان مسلمان رشته ساختمان کردند که با موفقیت به انجام رسید. مدرسه در اثر کوشش محسن و برادرانش تمامی بافت سابق خود را از دست داد و جلوه ای نو

یافت سراسر کلاس پر از پوسترهایی بود که در ضمیر دانش آموزان خاطرات انقلاب را زنده می کرد و آنان را به یاد دوستان شهیدشان می انداخت، آن سان که تسلیم ضد انقلابیون نشده و از جان و دل به انقلاب روی آورده و در جهت تسریع حرکت آن بکوشند با اجرای صحیح این برنامه ها ضد انقلاب در مدرسه با شکستی فاحش روبرو گشت و دیگر جایی برای زیستن خود در آن محیط نیافت مدرسه چنان نمونه شده بود که جلوه تحصن شاگردان مدارس دیگر را که توسط ضد انقلاب فریفته شده بودند میگرفت . محسن تنها به فعالیت درون مدرسه اکتفا نکرد بلکه در خارج از مدرسه نیز دست به فعالیتهای چشمگیری زد او به کمک برادرانش در مسجد سجاد به مبارزه با ضد انقلاب برخاست و در حین تعلیم و تشکیل جلسات برای برادران کوچکتر، خود نیز از یادگیری و شرکت در جلساتی که توسط یکی از دوستانش به همین منظور تشکیل شده بود کوتاهی نمی نمود . او در ساختن ساختمان کتابخانه مسجد امام سجاد از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید و در گردآوری کتابهای مختلف جهت استفاده برادرانش تلاش فراوان کرده و نوار خانه ای نیز به کمک دیگر برادرانش در کتابخانه به همین منظور دایر نمود و خود نیز تصدی کتابخانه و نوارخانه را عهده دار شد او برای برادران کوچکترش علاوه بر کلاسهای اصول عقاید کلاسهای سرود نیز ترتیب داد که از جمله تشکیل گروه سرود مسجد امام سجاد (ع) و مسجد امام حسن عسکری (ع) که به دعوت دوست شهیدش محمد افزون صورت می گرفت ، (کتابخانه طالقانی) بود. کارهای او درست در ادامه راه معلم شهیدش حسن مجتهد زاده بود منتهی در وسعتی برابر توانائیش ، مسجد امام سجاد پایگاه او برای یاد دادن و یاد

گیری قرار گرفت مانند معلمش که مسجد جواد الائمه را پایگاه خویش ساخته بود، بعد از مدتی کانون نشر فرهنگ اسلامی خرمشهر تأسیس شد. محسن به عضویت آن کانون درآمد که مرکزی فرهنگی بود و در جهت رشد فرهنگی که قشر دانش آموز توسط کلاسهای ایدئولوژی و توده مردم توسط سخنرانی ها و اعلامیه ها و پوسترها به وسیله یکی از مبارزین دیرپای شهر بنا گذاشته شده بود درآمد و به کمکهای مادی و فکری که از آن کانون دریافت می کرد کتابخانه مسجد امام سجاد را تکمیل نمود. در زدن کلیشه ها و شرکت در جلسات بحث و کلاسهای ایدئولوژی کانون که در مسجد امام سجاد دایر بود به طور فعالانه شرکت می کرد و تمامی دوستانش که با او در کانون کار می کردند او را فردی یافته بودند که نسبت به کارها دلسوز و از کار زیاد نیز هرگز خستگی نشان نمی داد. او با دوستانش برخوردی کاملاً اسلامی داشت و علاوه بر فعالیتهای دامنه دار و گسترده فرهنگی اش از فعالیت های اجتماعی و توجه به مردم محروم هرگز دریغ نمی کرد بارها مشاهده می شد که او برادرانش را جمع می کرد تا خانه محرومی را بازسازی کرده و دل برادر مسلمانی را شاد گردانند.

در جریان سیل خرمشهر و شادگان او نمی توانست آرام بگیرد از صبح تا شب او به کمک سیل زدگان میشتافت و با بدن کوفته بدون احساس خستگی به این کار تا پایان اسکان سیل زدگان ادامه داد. او از منافقین و ضد انقلابیون که شبانگاه دزدانه چون روباه به خانه و کاشانه مردم و بازارها و مؤسسات دولتی میخزیدند و بمب می گذاردند تا به خیال خام خود دولت را از انقلاب و اسلام دور گردانند غافل نبود و با کانون نشر فرهنگ اسلامی شبها به گشت زنی در خیابانها می پرداخت

تا آنان در خیابانها جرأت خرابکاری و راهزنی را نداشته باشند. محسن علاوه بر فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، علاقه عجیبی به کوهستان داشت او معتقد بود که زیبایی طبیعت و سختیهای کوهستان انسان را در برابر عظمت خدا و ضعف درونی خویش واقف و از انسان معتقد انسانی متقی می سازد. بر همین اصل او در نوروز ۵۹ همراه عده ای از برادران به کوهستانهای کرمانشاه و طی یک کوهنوردی چند روزه از میان کوهها و پیاده روی نتیجه را بسیار عالی توصیف می کرد و در ضمن راه سعی در حمل کوله پشتی های سنگین داشت و اگر سنگین نمی بود در آنها سنگهای سنگین می گذاشت تا رنج سختیها را بیشتر بر خود هموار و کوچکی خود در برابر خدا را بیشتر احساس کند. بعد از مدتی کوتاه که بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خرمشهر برای یک دوره کوتاه نظامی داوطلب می پذیرفت محسن داوطلب می شود و با دیگر برادران همرزمش در این دوره نظامی شرکت میکنند. چند روزی که از این دوره می گذرد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع می شود و از همانجا با دیگر همرزمانش یکسر اسلحه به دست به دستور فرمانده خود به کمک خرمشهر میروند تا از تجاوز مزدوران عراقی به خاک ایران جلوگیری کنند که محسن از روز اول جنگ ۵۹/۷/۳۱ یکسره در سنگر مبارزه می ماند حتی بدون اینکه برای یک بار هم که شده به خانه سری بزند. او در جنگ التهاب عجیبی داشت و دائم از شهادت سخن می گفت. چهره اش نورانیت خاصی یافته بود و برای روحیه دادن به همسنگرانش به آنان می گفت:

((اگر کسی خدا را در دلش پرورش داده باشد از هیچ چیز نمی ترسد.))

تا اینکه در ظهر ۵۹/۷/۹ به دنبال یورش سریع مزدوران محسن از ناحیه پا زخمی می شود و دوستانش او را نمی توانند با خود بیاورند و به دست عراقی ها اسیر می گردد و هنگامی که برادران نظامی برای باز پس گرفتن موضع سابق خود بر دشمن یورش می بردند محسن را بر زمین می یابند در حالی که لبخندی عمیق بر لب داشت با مغزی پریشان، آرام و زیبا بر زمین غنوده بود.
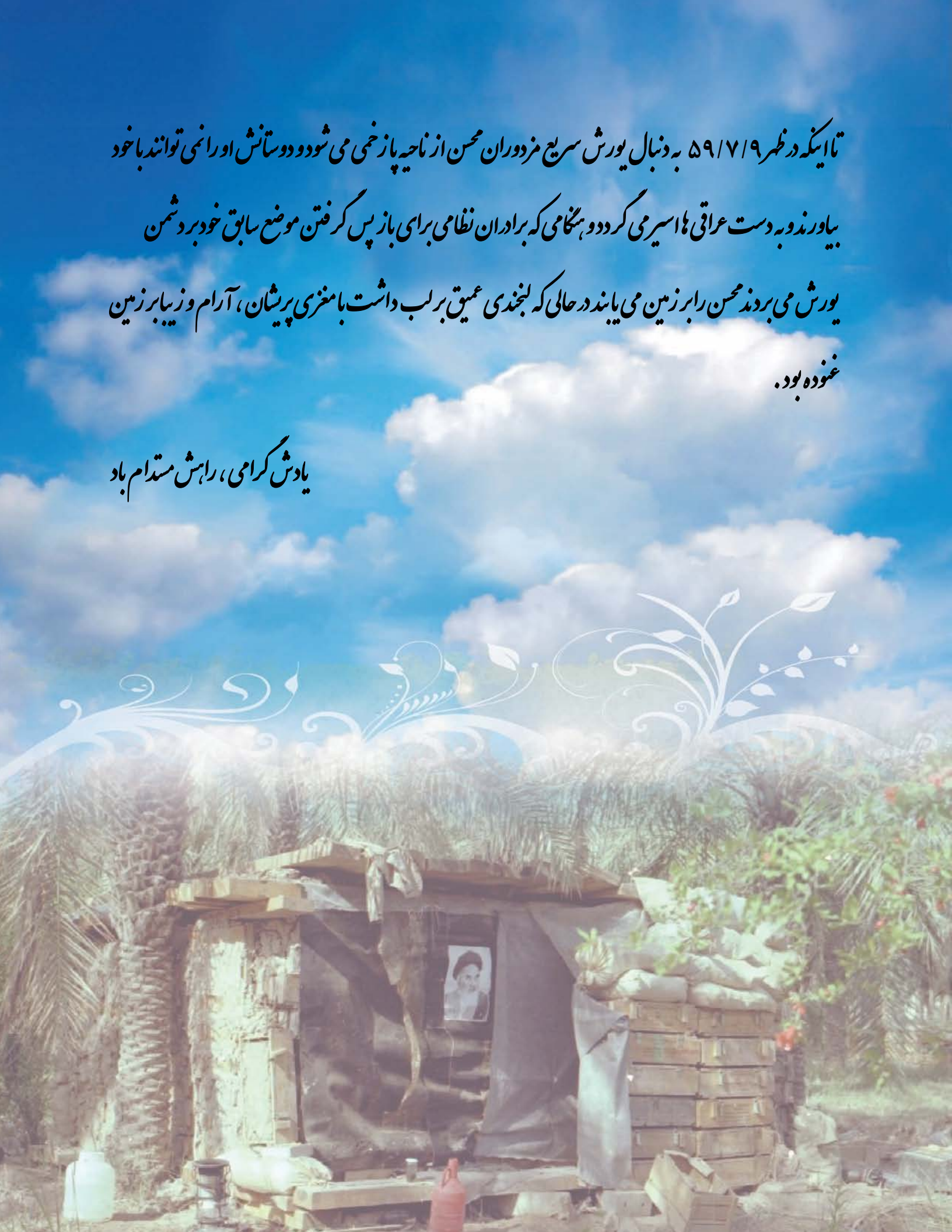
یادش گرامی، راهش مستدام باد